

باسمه تعالی

۱..... ادامه تنبیهات بحث حظر و اباحه

نکته سوم؛ ثمره بحث اصالة الحظر و الاباحه.....

لغویت بحث در مواجهه اولی با قید «قبل الشرع» در مسئله.....

ترتیب ثمره بر بحث با تنقیح اصل برای صورت فقدان بیان از ناحیه شارع.....

ثمره داری بحث عقلی حظر و اباحه، در صورت عدم تمامیت ادله براءت و احتیاط.....

تفسیر تعبیر «قبل ورود الشرع» به «عدم وصول به واقع».....

نکته چهارم؛ تأثیر قول به حظر یا اباحه در بحث براءت و احتیاط.....

نکته پنجم؛ یک حیثی نبودن تأمین از عقاب در ادله براءت.....

ادامه تنبیهات بحث حظر و اباحه**نکته سوم؛ ثمره بحث اصالة الحظر و الاباحه**

بحث در تنبیهاتی بود که در ذیل بحث حکم عقل به حظر یا اباحه لازم بود که مطرح کنیم. دو نکته از این تنبیهات تا به حال گذشت. نکته سوم ثمره بحث حظر و اباحه است. این حکم عقلی که اینهمه بحث برده و فکر سوزانده چه نتیجه‌ای دارد؟ ما حظری بشویم یا اباحه، خصوصاً با این قید که قبل از شرع یا قبل از ملاحظه شرع، چه ثمره‌ای دارد؟ دو جهت است که باید اینها را برای ثمره حل کرد تا ثمره‌ای بر آن مترتب باشد، غیر از نکاتی که در جلسه قبل گذشت.

یک نکته این است که ما در عنوان بحث قبل از شرع یا قبل از ملاحظه شرع را أخذ کردیم. باید ببینیم که آیا چنین بحثی که حکم عقلی را برای ظرف قبل از شرع ما ثابت کنیم، فایده‌ای دارد؟ خصوصاً اینکه قبل از شرع یک فرض خلاف واقع است و نه تنها فرض و تقدیر است، بلکه فرض خلاف واقع است؛ چون ما می‌دانیم شرعی آمده و هست. حال برویم روی فرض اینکه قبل از شرع هستیم، بحث کنیم، چه فایده‌ای دارد؟ قبل از ملاحظه شرع اشکال به اینصورت ندارد اما در آنجا هم باید بحث کنیم چون فرضی و تقدیری است؛ چون در ظرفی که تقدیر می‌کنیم که شرع را ملحوظ نداریم و شرعی نیست و ورود شرع را لحاظ نکنیم، در این ظرف ما حکم عقلی را ثابت می‌کنیم. می‌گوییم این چه فایده‌ای دارد و اینهمه زحمت برای اینکه ما حظر را اثبات کنیم یا حظر را نفی کنیم و اباحه را اثبات کنیم، چه فایده‌ای دارد؟

یک جهت دیگر که قبلاً بخشی از بحث آن را مطرح کرده بودیم و در اینجا باید بحث ثمره‌اش مطرح بشود این است که ما یک بحث داریم تحت عنوان «هل الامر على الحظر أو الاباحه» و یک بحث هم داریم به نام «برائت و احتیاط». بحث اصلی ما هم در برائت و احتیاط بود، منتهی حظر و اباحه را چون به عنوان دلیلی بر احتیاط بعداً می‌آورند، ما گفتیم که همین جا در ذیل بحث قبیح عقاب بلا بیان، تکلیف این مسأله عقلی هم حل شود. مسأله‌ای که در اینجا مطرح است این است که آیا این دو مسأله یکی هستند یا نه که این را قبلاً بحث کردیم و تکرارش در اینجا وجهی ندارد و همان جا چند جلسه‌ای بحث شد که این دو مسأله باهم فرق دارند. یا آن طور که مرحوم اصفهانی می‌فرمود که موضوعاً و معیاراً و ثمرتاً فرق می‌کنند ولی معمولاً فرق نمی‌کنند یا اینکه دیگران مثل مرحوم شیخ فرمودند که جهت بحث در این دو و ثمره و نتیجه‌اش فرق می‌کند و آنچه که ما ثابت می‌کنیم در آنها با هم فرق می‌کند، در آنجا حکم ظاهری است و در اینجا حکم واقعی است. حالا به هر ترتیبی که در آنجا بحث کردیم، این دو مسأله با هم فرق می‌کنند. اما آیا این کافی است برای تمام شدن ثمره؟ ممکن است بگوییم نه اینطور نیست.

ممکن است برخی اینطور بگویند که درست است که این دو مسأله موضوعاً و معمولاً یا أحدهما یا معیاراً یا به لحاظ حکم ظاهری و واقعی فرق می‌کنند ولی تصمیمی که شما در قاعده حظر و اباحه بگیرید، تکلیف برائت و احتیاط را حل می‌کند و کذا العکس مثلاً. عرض می‌کنم مثلاً چون ممکن است عکس را نگوئیم و بگوئیم این یکی تکلیف برائت و احتیاط را حل می‌کند و اباحه اش مثلاً تکلیف برائت را حل می‌کند. این هم باشد کافی است برای بی‌فایده بودن طرح دو مسأله، یکی مسأله حظر و اباحه و یکی برائت و احتیاط بلکه یکی از آنها یعنی عن الآخر. درست است که دو مسأله یکی نیستند اما یکی از آنها یعنی عن الآخر. اگر این هم باشد علی الظاهر باز ثمره در کار نیست. نه اینکه برای این مسأله ثمره در کار نباشد، بلکه دو مسأله درست کردن ثمره‌ای ندارد، بلکه ما باید یک مسأله را تشکیل بدهیم مثلاً همین بحث حظر و اباحه را و اکتفا بکنیم به آن از مسأله بعد. یعنی اینها در هم اثرگذار هستند. برخی هم ممکن است اینطور بگویند لذا برخی از بزرگان مثل صاحب ضوابط فرمودند که ما هر چه فکر کردیم نفهمیدیم که دو مسأله را برای چه طرح می‌کنند، گرچه معلوم نیست که ایشان ملتزم باشد که هر دو مسأله موضوعاً و معمولاً یکی هستند، ولی می‌گویند یکی از آنها کفایت می‌کند از دیگری. پس این جهت را نیز باید ملحوظ داشت که آیا واقعاً اینطور هست که یکی کفایت از دیگری بکند یا نه؟

لغویت بحث در مواجهه اولی با قید «قبل الشرع» در مسئله

بحث اول ما راجع به این است که قید قبل از شرع ثمره‌ای باقی می‌گذارد؟ به نظر می‌رسد که اینطور نیست. اگر ما واقعاً بخواهیم راجع به قبل از شرع بحث کنیم، لغو است؛ چون ما می‌دانیم که شرع آمده است و چرا باید بیایم در بستری که خلاف این فرض است بحث کنیم و احکام عقلی ثابت کنیم. لذا بحث قبل از شرع را خیلی از بزرگان جدی نگرفتند. مثل مرحوم شیخ و دیگران در دو خط می‌فرمایند که مقصود از قبل از شرع، قبل از ملاحظه شرع است و این واضح است. البته به نظر من احتمال دارد که یک توجیه دیگری داشته باشد. ما قبلاً راجع به این بحث کردیم و محتملاتش را گفتیم و نمی‌خواهیم تکرار کنیم. نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم این است که قبل از شرع اگر همین که ظاهر مسأله است مراد باشد، حتماً بحث لغو است و چه فایده‌ای دارد که این بحث را داشته باشیم؟ ما می‌دانیم که شرع آمده و در همان جا هم عده‌ای گفتند که فرض خلاف واقع چه فایده‌ای دارد.

ترتیب ثمره بر بحث با تنقیح اصل برای صورت فقدان بیان از ناحیه شارع

البته احتمال دارد یک تفصیل و تأویل دیگری داشته باشد که بعداً عرض می‌کنیم. اما قبل از ملاحظه شرع علی‌الظاهر لااقل این است که در وهله اولی آن اشکال را ندارد چون فرض خلاف واقع نیست. قبل از ملاحظه شرع یعنی ما تنقیح یک اصل می‌کنیم. من اول یک تشبیه را عرض می‌کنم تا برسیم به این بحث، گرچه موضوعش قدری فرق می‌کند. مثل قبح عقاب بلا بیان. البته قبح عقاب بلا بیان یا دفع ضرر محتمل که در آنجا مطرح می‌شود در ظرف ورود شرع و ملاحظه شرع و احتمال تکلیف است متهمی قبح عقاب بلا بیان، موضوعش لایبان است. تنقیح این مسأله عقلی فایده‌اش چیست؟

فایده تنقیح این مسأله عقلی این است که اگر بیانی ثابت نشد، قبح عقاب بلا بیان مُحکّم است، ولی اگر بیان آمد، بر قبح عقاب بلا بیان وارد می‌شود. اگر ما دلیلی بر احتیاط داشتیم شرعاً یعنی به حسب نقل، حتماً وارد بر قبح عقاب بلا بیان است و حتی اگر دلیل عقلی بر احتیاط هم داشته باشیم، آنهم وارد بر قبح عقاب بلا بیان است؛ چون بالاخره بیان اعم است از بیان عقلی و نقلی. چیزی که ایصال کند واقع را و تنجیز کند و حجت بر واقع باشد، بیان را تمام کرده است، ولو یک حکم عقلی باشد. بنابراین آن هم وارد بر قبح عقاب بلا بیان است. حتی از این بالاتر اگر دلیلی بر برائت هم بیاید نه البته قبح عقاب بلا بیان که خودش است، بلکه دلیل برائت شرعی یا اباحه شرعی هم بیاید، وارد بر قبح عقاب بلا بیان است با اینکه به معنایی مفادشان یکی هستند یا قریب به هم هستند از جهت اینکه بالاخره برائت هم لباً و نهایتاً می‌خواهد نفی عقاب کند و اباحه هم همین کار را می‌خواهد کند و قبح عقاب بلا بیان هم همین کار را می‌کند، اما موضوعش لایبان و

عدم البیان است و با ورود برائت شرعی یا اباحه شرعی، بیان حاصل است ولو بیان بر نفی عقاب و نفی تکلیف است، ولی بالاخره تکلیف واقع را حل می‌کند ولو در مرحله ظاهر. یعنی نفی حکم می‌کند ولو تعبداً مثل رفع ما لا یعلمون. این وارد بر قبح عقاب بلا بیان است؛ چون مفادشان یکی است.

ما به تبع بزرگان مثل مرحوم شیخ انصاری که تصریح کرد در ذیل بحث برائت که ما با قبح عقاب بلا بیان گویی اصل در مقام را تنقیح می‌کنیم و الا اگر مراجعه کردید و برحسب نقل یا عقل دلیلی بر احتیاط یافتید، حتماً وارد بر قبح عقاب بلا بیان است. کسی در آنجا بگوید که این چه فایده دارد که ما بحث کنیم از قبح عقاب بلا بیان و ما روایات اباحه و برائت داریم و امثال اینها. منتهی باید توجه کرد که اولاً در اینگونه مباحث لازم نیست بر تمام تقادیر ثمره بار باشد، بلکه همین که بر یک تقدیری از تقدیرها ثمره بار باشد، برای ثمره بحث کافی است.

این اصولی که کلاً علما و فقها در بحثهایشان تنقیح می‌کنند قبل از مراجعه به ادله چه فایده‌ای دارد؟ دیدید که بسیاری از اوقات در بحث‌ها می‌گویند که تقدیم می‌کنیم بحث از اصلی که در ظرف عدم دلیل در اینجا تنقیح می‌شود که اصل چیست. خیلی اوقات مراجعه می‌کنیم و روایت صحیح هم داریم. اما اصل اینکه تنقیح می‌کنند برای این است که اگر کسی به هر دلیلی این روایت یا هر دلیل دیگری را معارض دید یا تمام ندید، یک قاعده دستش باشد که هر کجا دلیل نبود، به آن مراجعه کند. این کار عاقلانه‌ای است و نمی‌توانیم بگوییم ثمره ندارد؛ چون ما مراجعه به ادله کردیم و روایت هم پیدا کردیم. شما پیدا کردید اما کسی دیگر بگوید که دلالت این برای من ضعیف است و کسی دیگر بگوید که سندش برای من حجت نیست یا برای کسی معارض با دلیل دیگری است. بنابراین برای اینکه یک بحث ثمره داشته باشد، لازم نیست که در جمیع تقادیر ثمره داشته باشد.

حالا در بحث ما در قبح عقاب بلا بیان ثمره‌اش - همانطور که مرحوم شیخ در رسائل فرموده - تنقیح اصلی است در ظرف لا بیانیت و این فرض، فرض نیشغولی نیست و فرض تخیلی و وهمی هم نیست و رخ می‌دهد. من اخیراً دیدم که برخی در مثل حدیث رفع هم تشکیک می‌کنند که آیا دلالت بر برائت می‌کند یا نه. حدیث رفع را تشکیک کنند و آیات را از حیث دلالت تشکیک کنند و روایات دیگر هم تشکیک کنند و ادله احتیاط را هم تشکیک کنند، در این ظرفی که دلیلی نداشته باشیم، قبح عقاب بلا بیان هست.

با همین بیان ما می‌خواهیم بیایم سراغ بحث حظر و اباحه. به نظر من حظر و اباحه یک بحثی است شبیه قبح عقاب بلا بیان از این حیث که تنقیح اصل می‌کند، یعنی قبل از ملاحظه شرع یک مسأله‌ای برای ما پدید آمده است مثل اکل رمان و نمی‌دانیم که آیا این جایز است یا نه، در همان موضوع خاص خودش اگر ما هنوز مراجعه به ادله نکردیم و

فرض ورود شرع هم نکردیم، می‌فرمایید چه فایده‌ای دارد؟ این تنقیح اصلی است. از این جهت شبیه قبح عقاب بلا بیان است. بله یک قدم عقب تر است، قبح عقاب بلا بیان در ظرف عدم وصول دلیل است؛ یعنی فرض ورود شرع را به نحو کلی کردیم و ظرف عدم وصول دلیل است ولی دلیل حظر و اباحه ظرف عدم وصول شرع است یا عدم ملاحظه شرع است. شرع را ملاحظه نکردیم و قبل از ملاحظه شرع می‌خواهیم ببینیم که چه قاعده کلی داریم و بعد می‌رویم سراغ شرع. شاید کسی بگوید همین هم بی فایده است. وقتی شما سراغ شرع می‌روید و مثلاً یک روایتی پیدا می‌کنید دال بر اباحه، تمام این ساختمان که برای حظر ساخته اید به هم می‌ریزد و چه فایده‌ای دارد؟ جوابش همان است که عرض کردیم که فایده این بحث‌ها علی تقدیر دون تقدیر کافی است.

نمره داری بحث عقلی حظر و اباحه، در صورت عدم تمامیت ادله براءت و احتیاط

حالا ما می‌خواهیم فرضی بکنیم که خیلی خلاف واقع هم نیست به لحاظ برخی مبانی. اگر ما آمدیم ادله احتیاط را تمام ندانستیم و ادله براءت را هم تمام ندانستیم در دلالت‌هایش مثل همان چیزی که در کتب اصولی آمده است که در دلالت برخی آیات که ذکر شده، تشکیک می‌کنند و در دلالت برخی روایات و سندهای برخی از آنها اشکال می‌کنند؛ مثل روایت مسعدة بن صدقه که برخی در سندش و برخی در دلالتش اشکال کرده‌اند. همچنین در حدیث رفع که ظاهراً سندش درست است، برخی می‌فرمایند که دلالت ندارد با اینکه صراحتاً می‌گوید «رفع ما لا يعلمون»، اما می‌گویند که این معنای دیگری دارد. حالا اگر آمدیم شخصی برایش روایات مرتبط با بحث احتیاط تمام نشد که علی الظاهر واقعاً همینطور است یا آیه شریفه که «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» این القاء الی التهلکة در لجایی است که تهلکه‌اش محرز باشد و اگر شک داشته باشید که تهلکه‌ای در کار نیست و خصوصاً اگر ادله مجوزه‌ای در کار باشد، بنابراین ادله احتیاط را تشکیک می‌کنند و ادله براءت هم تشکیک می‌شود، لذا می‌شود ظرفی که قبل از ملاحظه شرع است. ما ملاحظه شرع کردیم ولی چیزی دست ما را نگرفته است و این لباً مثل ظرف عدم ملاحظه شرع است. حالا این ادله حظر و اباحه می‌تواند بیاید وسط میدان.

پس ادله حظر و اباحه مثل موارد تنقیح اصل که اگر ادله در بساط نبود یا از کار افتاد، اینها می‌آیند وسط میدان و الان هم همینطور شده است. پس ما ظروف کاملاً معقولی داریم و نه فقط وهم و تصورات باطلی است. همین که روی مبنای کسی که ادله احتیاط را تمام نمی‌داند و ادله براءت مثل حدیث رفع و غیره را تمام نمی‌داند، ما با یک ظرفی

مواجهیم که در این ظرف گرچه ملاحظه شرع را داشتیم، ولی چیزی دستگیر نشده است، حالا سوال این است که هل العقل يحكم على الحظر أو الاباحه؟ اگر کسی حظری باشد، می‌گوید در اینجا حظر است. در واقع حظر می‌شود دلیل احتیاط در مقام، و لبس این است.

تفسیر تعبیر «قبل ورود الشرع» به «عدم وصول به واقع»

نکته دیگری که باید عرض کنیم این است که شاید کسانی که می‌گویند قبل از ورود شرع، مقصودشان چنین زمینه‌هایی هم باشد نه فقط قبل از ورود شرع واقعی که بگوییم لغو است؛ چون شرع آمده است و چه فرض خلاف واقعی بکنیم و بحث کنیم. قبل از ورود شرع شاید مقصود همین است؛ یعنی ثمره‌اش این است. وقتی شرع را بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که هیچ شرعی نیست؛ یعنی در مقام کشف از واقع و طریق الی الواقع وقتی می‌بینیم که هیچ دلیلی نداریم اعم از اصل؛ یعنی مفاد روایت اصل باشد یا فرض بفرمایید اماره چیزی مثبت واقع نیست، اینجا به جای اینکه بگویند قبل از وصول به واقع، گفتند که قبل از ورود شرع. اینجا لباً همین است و گویی ما شرعی نداریم و قبل از ورود شرع یعنی ما شرعی نداریم. شرع الان در این مسأله برای ما وقتی محرز نیست، یعنی شرعی نداریم. آن وقت جای این است که بگوییم عقل چه می‌گوید.

بنابراین به دید دقّی درست است که قبل از وصول شرع و قبل از شرع فرق می‌کند، اما اگر شما مراجعه کردید و هیچ دلیلی بر واقع نداشتید، جای حکم عقلی هست. بنابراین فرض خلاف واقعی هم نیست. این به نظر من روشن می‌کند که این دلیل اثر و ثمره دارد ولو علی بعض المبانی که اینهم اشکالی ندارد در ترتب ثمرات.

بله یک نکته‌ای هست که ما باید توجه کنیم این چیزهایی که به عنوان دلیل حظر یا اباحه هست، جزء همان‌هایی نباشد که ما در تعارض روایات و اینها، آنها را کنار گذاشتیم. مثلاً فرض کنید دفع ضرر محتمل. دفع ضرر محتمل یکی از ادله بر احتیاط است. ما آنجا روایات را ممکن است قبول نکرده باشیم، اما دفع ضرر محتمل را که رد نکردیم. یک دلیل عقلی است - ما که تمامیتش را قبول نداریم - اما حظریون که قبول دارند در اینجا می‌آورند و دلیل احتیاط می‌شود و همینطور بحث تصرف در ملک دیگری که آنهم همینطور است.

بنابراین به نظر من می‌رسد که ما از جهت قید اول که عبارت است از قبل از ورود شرع یا قبل از ملاحظه شرع، نمی‌توانیم بگوییم این بحث بی‌فایده است. در ظروفی یعنی علی بعض المبانی این کاملاً اثر دارد و ثمره دارد.

نکته چهارم؛ تاثیر قول به حظر یا اباحه در بحث براءت و احتیاط

اما نکته دوم آیا اگر ما در بحث حظر و اباحه بر حظر مثلاً مستقر شدیم، نمی‌تواند تاثیر بگذارد در براءت و احتیاط یا می‌تواند؟ به نظر می‌رسد که در وهله اولی که می‌تواند تاثیر بگذارد تا ببینیم که درست است یا نه.

این مسأله گرچه مربوط به مسأله قبل هست، اما یکی نیست. ما در صدر این مباحث در یکی از آن مقدمات که تقدیم کردیم که این دو مسأله یکی هستند یا نه، گفتیم که یکی نیستند؛ چون موضوعاتشان و حکمی که ثابت می‌شود فرق می‌کند و غیره روی مبانی مختلف. اما حالا بحث دیگری داریم که این دو مسأله، دوتا هستند. اما آیا تصمیمی که شما در حظر و اباحه می‌گیرید و مثلاً حظری می‌شوید، آیا در بحث براءت و احتیاط اثر گذار هست یا نه؟

ما می‌خواهیم بگوییم اینجا اگر در تمام فروض اثرگذار نیست، اما در بعضی از فروض اثرگذار است. این شروع بحث است. مثلاً فرض کنید که ما در بحث براءت و احتیاط فحص کردیم از ادله و دلیلی بر واقع نیافتیم. ما قبح عقاب بلا بیان داریم و مفادش این است که در ظرفی که بیان بر تکلیف مجهول نیست، عقاب قبیح است و به تعبیر دیگری استحقاق عقابی هم در کار نیست. ولی جای سوال باقی است که آیا از جهت دیگری ما نمی‌توانیم عقاب را ثابت کنیم؟ از جهت لایبانتیت بر واقع و تکلیف درست است که عقاب قبیح است؛ چون دلیلی بر تکلیف واقعی نیافتیم و قبح عقاب بلا بیان بیش از این نمی‌گوید که در ظرف عدم‌البیان بر تکلیف واقعی است. فرض هم همین است که بیان نداریم، پس عقاب قبیح است. اما سوال این است که در همین مسأله نه از باب تکلیف مجهول، بلکه از باب اینکه در بحث حظر و اباحه این کبری را پذیرفتیم یعنی مسأله منع مالکی را که ما خودمان مملوک حق تعالی هستیم؛ چون یکی از بیانات حظر در آنجا این بود که ما مملوک حق تعالی هستیم که غیر از آن بیانی است که اشیاء و افعال ما مملوک هستند، بلکه خود ما مملوک هستیم، بنابراین مملوک باید ورود و خروجش در امور باید به اذن مولایش باشد. ما نمی‌گوییم این حرف درست است بلکه قائلین به حظر می‌گویند. می‌گویند ورود و خروج عبد باید به اذن مولایش باشد و الا اگر بخواهد بدون اذن باشد، خروج از زئ رقیت است. می‌گویند ما ولو در ظرفی که ورود شرع و ملاحظه شرع بکنیم و هیچ حجتی بر واقع نیابیم، قبح عقاب بلا بیان محکم است. از چه حیث محکم است؟ می‌گوید بیان بر واقع نداری، عقاب بر واقع نداری. اما منافات دارد از باب اینکه من عبد هستم و خروج و ورود در این فعل باید به اذن مولا باشد و این را ملاحظه نکردم، عقاب داشته باشم. یعنی عقاب بشوم از جهت عدم رعایت اذن مالکی را در امری که مربوط به مالک من است. این غیر از بحث این است که من عقاب نداشته باشم از حیث مجهول‌الحکم بودن و این بحث دقیقی است.

شما از یک حیث که بحث عدم البیان علی الواقع و علی التکلیف المجهول الواقعی است، عدم بیان بر واقع، عقلتان می گوید که عقاب قبیح است؛ یعنی اگر خداوند شما را بر آن واقع عقاب کند، قبیح است. اما ما یک چیز دیگر می گوییم؛ من عبد مولا هستم و ورود و خروج در امور باید به اذن مولا باشد. آن وقت در ظرفی که ما شک داریم، کاری به این نداریم که الان بیان بر واقع نداریم، می گوییم عمل من تصرف در ملک مالک بدون اذن مالک است. عبارت مرحوم اصفهانی و اینها می گویند بی اذن است که مقصود این است که احراز نشده است. می گوید ورود و خروج من باید با اذن مولا باشد یعنی با احراز اذن مولا باشد و من باید با اذن ورود و خروج کنم. چون اذن محرز نیست، بنابراین من مستحق عقاب می شوم بر همین عمل خودم. البته علی القاعده باید بگوییم ممنوع می شوم عقلاً. بگوییم که ما به لحاظ حکم عقلی ممنوع می شویم با آن بیانی که دیروز به صورتی توجیهش کردیم بگوییم عقل هم حکم می کند به استحقاق عقاب و می گوید این آدمی که رق است و عبد است و بنده مولای حقیقی است که باید ورود و خروجش عن اذن مولا باشد، اگر ورود و خروجش در افعال از اذن مولا نبود، عقل حکم می کند به استحقاق عقاب. این حرف آخری دیروز است که گفتیم که در مفاد حکم عقل، استحقاق عقاب را بگنجانیم.

اگر این حرف را بزنیم، آن وقت علی الظاهر منافاتی ندارد با قبح عقاب بلا بیان. بر واقع و تکلیف بیان نداشتیم و عقاب بر آن نمی شویم اما اصلاً بدون تکلیف ما داریم حرف می زنیم. من یک بنده ای هستم که ورود و خروج باید از اذن مولا باشد. اذن مولا را احراز نکردی، پس در این کار و تصرف مستحق عقاب هستی. این را می شود گفت و لذا نتیجه اش با احتیاط یکی می شود. پس نتیجه این می شود که ممکن است بگوییم هر دو جاری است. هم قبح عقاب بلا بیان جاری است چون تکلیف مجهول بیانی بر آن بیان نکردیم و هم می توانیم بگوییم که هل الامر علی الحظر أو الاباحه جاری است که حظری هستیم و ثمره اش احتیاط است.

نکته پنجم؛ یک حیث نبودن تأمین از عقاب در ادله برائت

نکته ای که باید در جلسه بعد تأمل کنیم توجه به این نکته است که اذن تارةً از شارع است و آخری از مالک است. در ثانی باید ببینیم که قبح عقاب بلا بیان یک اصل حیثی است یعنی وقتی می گوید عقاب نیست و تو مستحق عقاب نیستی فقط از یک حیث این تأمین را می آورد که آن وقت از حیث اینکه عبد ورود و خروجش در افعال باید با اذن سید و مولایش باشد، منافاتی نداشته باشد و آن یک حیث است و این یک حیث دیگر. یا نه ادله برائت از جمله قبح عقاب بلا بیان وقتی استحقاق عقاب را می خواهد نفی کند، تماماً استحقاق عقاب را نفی می کند. آن وقت در موضوعش باید احراز شود که لایبان است. در هر کجا که لا بیان شد، از تمام حیث ها نفی می کند؛ چون به نظر می آید که نفی حیثی فایده ندارد.

یک زمانی به ذهن ما آمده بود که در اطراف علم اجمالی هم جریان علم و تنجیز علم درست است و هم بگوئیم براءت درست است و کنار هم می‌توانند جاری بشوند؛ چون علم تنجیز می‌کند کل طرف را از باب اینکه محتمل الانطباق آن جامع فی البینی است که منجز شده است. من علم دارم به نجسی در بین دو کاسه، آن نجس بین دو کاسه، منجز شده؛ یعنی وجوب اجتنابش منجز شده است. اگر کسی بگوید در هر طرفی دو حیثیت است. یک حیثیت عبارت است از احتمال اینکه این محتمل الانطباق آن جامع فی البین که منجز است باشد. از این حیث عقاب بشود. این عیب ندارد اما از یک جهت دیگر هم دارد که آن جهت مشکوک الحکم است. اگر کسی اینگونه بگوید که از حیث مشکوک الحکمیه تحت ادله براءت است و از حیث اینکه محتمل الانطباق است، منجز است. دوتا عنوان جمع شده است. چه اشکالی دارد که دو عنوان در کنار هم باشند؟

اشکالش این است که ادله براءت ظاهرش تأمین حیثی نیست. ادله برئت وقتی جاری می‌شود می‌گوید تو در این فعل آزادی، نه اینکه بگوید من حیثی اجازه می‌دهم و باید تمام حیث‌های مانعه و ممنوع دیگر را خودت کشف کنی. من فقط از حیث مجهول الحکم بودن اجازه می‌دهم و بقیه را خودت کشف کن. چنین اذنی چه فایده‌ای دارد؟ آن وقت کسی بیاید اینجا این را بگوید که شما می‌گویید قبح عقاب بلا بیان جاری باشد، مانعی از ما نیست؛ چون قبح عقاب بلا بیان رفع می‌کند عقاب را بر جهت لا بیانی یعنی بر مجهول بودن تکلیف واقعی و هل الامر علی الحظر أو الاباحه می‌آید حظر را ثابت می‌کند به خاطر اینکه فعل عبد باید ورود و خروجش عن اذن مولایش باشد و این دو حیثیت جداست.

حالا باید دوستان توجه کنند که با آن نکته‌ای که گفتیم که لغویت براءت حیثی مثلاً در اطراف علم اجمالی، می‌توانیم اینجا را حل کنیم یا اینکه واقعاً این مسأله هست. روی این مطلب فکر کنیم تا جلسه بعد انشاءالله.

«والسلام علیکم و رحمة الله»